

روایتی کوتاه درباره مشکلی عجیب در ۹۰ سال پیش که وضعیت بازار شهر و اقتصاد آن را بحرانی کرده بود

مشهد و دردسرهای یک روز واحد برای تعطیلی

در سه روز اول هفته تعطیل باشد تا شهروندان ادیان مختلف بتوانند به مناسک مذهبی خود بپردازند؛ جمعه‌ها برای مسلمانان، شنبه‌ها برای یهودیان و یکشنبه‌ها برای مسیحیان. البته منظور از این تعطیلی، تعطیل شدن بازار است، ولی چون در گذشته بازار نقش بسیار مهم‌تری در زندگی مردم داشته و دادوستد و تأمین مایحتاج تنها در بازار اتفاق می‌افتاده، تعطیلی آن هم زندگی را به اصطلاح فلج می‌کرده است؛ همچنین از آنجاکه در گذشته، بعضی صنف‌ها منحصرا در دست یک ملیت خاص بوده، این رویه به یک مشکل بزرگ تبدیل شده بوده است. تجارت در سه روز اول هفته رونقی

هما سعادت‌مند| روزی روزگاری در کوچ‌پس‌کوچه‌های خاکی مشهد با دیوارهای کاهگلی و خانه‌های تن‌داده به سایه‌سار بیدها، اقوام و ملیت‌های مختلفی با ادیان متفاوت در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند. این زیست و همسایگی اگرچه در صلح و صفا و به شکل مسالمت‌آمیز بود، گاهی سبب بروز مشکلاتی می‌شد.

شاید برایتان جالب باشد که بدانید یکی از این مشکلات نبودن یک روز واحد برای تعطیلی آخر هفته در شهر بوده است. درواقع حدودنودسال پیش، سکونت شهروندان مسلمان، یهودی و مسیحی در شهر مشهد، سبب شده بود بازار

- تصویب یک روز واحد تعطیل در مشهد

تورق اسناد باقی‌مانده از دوران پهلوی اول بیانگر آن است که ایالت خراسان، اول اردیبهشت ۱۳۱۴ خورشیدی نامه‌ای به وزارت کشور نوشته و از این وزارت خواسته است تا درباره تصویب یک روز واحد تعطیل در مشهد و همچنین موضوع رسم الخط تابلوهای شهر نظر بدهد و قانونی صادر کند. ۲۲روز بعد به این نامه پاسخ داده می‌شود؛ پاسخی که نشان می‌دهد با تغییر تعطیلات موافقت نشده است؛ «ایالت جلیله خراسان، موضوع مراسله ۱۳۱۴/۲/۱، راجع به ایام تعطیل و تابلوی مغازه‌ها درخواستی داشتند که به عرض مقام ریاست جلیله وزرا رسید. تغییر عادات معموله در قسمت تعطیل هفتگی فعلا ضرورت ندارد.»

مشکل تعطیلی سه‌روزه بازار مشهد اما به اینجا خلاصه نمی‌شود؛ زیرا که ما در همین دوران هم تعدادی تعطیلات رسمی کشوری داریم که هم‌زمان با آن‌ها، بازار مشهد هم تعطیل می‌شده و مشکل را چندبرابر می‌کرده است. برای نمونه در همین ایام (مرداد ۱۳۱۴) برابر اخبار جراید روز سه‌شنبه‌ای که مقارن با سالروز پیروزی مشروطه در ایران بود نیز به صورت کشوری تعطیل شد. چندی بعد هم برای مبعث حضرت رسول (ص) تعطیل عمومی اعلام می‌شود و در ادامه هم تعطیلی به مناسبت تولد شاه، سان دیدن لشکر و مناسبت‌هایی از این دست، تعطیلی بازار مشهد را به چهار تا پنج روز رخی هفته می‌کشاند اما همچنان وزارت کشور پاسخی به درخواست ایالت خراسان در این باب نمی‌دهد. وزارت کشور اما نسبت به یکسان سازی رسم الخط تابلوها با دید بازتری نگاه کرده و نوشتن فارسی را بر تابلوی سردر مغازه‌ها اجباری دانسته است؛ «راجع به تابلوها هم نوشتن فارسی اجباری و نوشتن خطوط خارجه اختیاری است؛ همچنین تابلوها نباید فقط به خطوط خارجه باشد ولی اگر علاوه بر خط فارسی، خطوط خارجه هم نوشته شود، ضرری ندارد.»

پس از این پاسخ است که گویا بلدیة مشهد در یک مهلت کوتاه از همه حجره‌داران می‌خواهد که خط تابلوهای خود را به فارسی تغییر دهند. چنین می‌شود که تا اول تیر همه تابلوهای دارای نوشته خارجی جمع‌آوری می‌شوند. روزنامه بهار در ۲تیر ۱۳۱۴ خورشیدی در خبری چنین منتشر می‌کند؛ «برحسب دستور و مهلتی که از طرف اداره بلدیة داده شده بود، صاحبان مغازه‌ها که تابلوی آن‌ها با خطوط لاتینی نوشته بود، تابلوهای خود را عوض کرده و خطوط خارجی را تبدیل به خط فارسی نموده‌اند.»

- روزهای جمعه مسلمان‌ها، شنبه یهودی‌ها و یکشنبه مسیحی‌ها تعطیل هستند
- رئیس‌الوزرا، والی خراسان که می‌داند رونق اقتصادی و

حسن احمدی فردا طریقت کبروی که با شاگردان «علاالدوله سمنانی» به دشت توس آورده شد، بعدها توسط شاگرد یکی دیگر از پیران خراسانی، وارد دورانی تازه شد. در اواخر روزگار حیات و بالندگی علاءالدوله سمنانی در این گوشه از خراسان، در سوی دیگر آن، درگستره وسیع کشمیر تا سمرقند، «میرسیدعلی همدانی» رواج دهنده طریقت کبروی بود. او شاگردان فراوانی داشت؛ از آن جمله یکی «اسحاق خُتلانی» زاده «خُتلان» بود که بعدها دامادش شد؛ خُتلان، جغرافیایی تاریخی که «خُتل» هم خوانده می‌شده و امروزه «کولاب» نام گرفته است و در محدوده کشور تاجیکستان قرار دارد و سرزمینی تاریخی است و مثلا «خَته خُتلی» عمه «سلطان مسعود غزنوی» که دستی در به قدرت رساندن او داشته، اهل همان جا بوده است. اسحاق ختلانی پس از میرسیدعلی، شیخ ختلان و خراسان و ورارد (ماوراءالنهر) شد. این سال‌ها مقارن با ترک تازی تیمور و تشکیل حکومت تیموریان بود. حکمرانان تیموری از نفوذ نفکرات عرفانی، به‌ویژه آن بخش از این نفکرات که توسط عارفانی همچون میرسیدعلی و اسحاق ختلانی ترویج می‌شد و سویه‌های پرنرگ ظلم ستیزی داشت، نگران بودند.

- زمینه‌ساز قیام برعلیه حکومت شاه‌رخ‌شاه اسحاق ختلانی در بیش از پنجاه سال که شیخ طریقت کبروی بود، سودای تشکیل حکومت صوفیانه را در سر داشت. او امید داشت که به کمک شاگردانش بتواند زمینه‌ساز قیام بر علیه حکومت شاه‌رخ‌شاه تیموری بشود. ختلانی به‌ویژه دو شاگردش را برای این مهم، مناسب می‌دانست؛ «سیدعبدا... برزش آبادی» و «سیدمحمدتقی

نداشته است. مردم برای خرید برخی کالاها به مشکل می‌خورده‌اند و از نظر اقتصادی هم این مشکل برای مشهد گران تمام می‌شده است. سرانجام این مسئله در سال ۱۳۱۴خورشیدی سبب اعتراض شد و والی وقت خراسان تصمیم گرفت با پیگیری این مشکل از وزارت کشور، یک روزواحد را برای تعطیل آخر هفته در شهر انتخاب کند.

مشکل دومی که به دلیل همین تفاوت ملیت در مشهد یک قرن پیش رخ داده بود، ناهمگونی زبانی و نوشتاری تابلوی سردر مغازه‌ها و دیگر تابلوهای شهری است. آن چنان که در هر محله براساس غلبه سکونتِ یک ملیت، زبان

و رسم الخط تابلوها هم متفاوت بوده است. این طور می‌شود که می‌بینیم در مشهد چون روس‌ها، انگلیسی‌ها و آمریکایی‌های بسیاری سکونت داشته‌اند، تابلوی مغازه‌ها هم بسته به اینکه صاحب آن اهل کجا بوده، عمدتا به این زبان‌ها نوشته می‌شده است. چنین می‌شود که مجاوران و زائران، خاصه قشر کم‌سواد جامعه، وقتی به ارض اقدس می‌رسند، سردرگم می‌مانند. این مشکل نیز ذیل نامه‌نگاری‌ها برای انتخاب یک روز تعطیل واحد برای مشهد، مورد پیگیری والی قرار می‌گیرد. سطرهای بعدی روایت تلاش‌ها و پیگیری‌ها برای رفع این دو مشکل است.



نمونه‌ای از تابلوهای خارجی در بازار مشهد

فرانسه، انگلیسی، ارمنی و غیره نوشته می‌شود، چندان مناسب نیست و باید به فارسی نوشته شود. در صورت موافقت با این نظریه، البته دستور لازم صادر خواهند فرمود تا مقرراتی درمورد هر دو موضوع برای عموم مملکت وضع شود. والی ایالت خراسان.» وزارت در پاسخ نامه دوم نیز همان جوابی را که به نامه نخست داده بود، تکرار می‌کند؛ زیرا که نگران است تعیین یک روز تعطیل واحد، سبب نارضایتی و خشم شهروندان دیگرادیان شود؛ «مستحضر هستمید در قسمت تعطیل هفتگی فعلا ضرورت ندارد که عادات معموله تغییر داده شود.»

- بحرانی به نام روز تعطیل
- اعتراض در مشهد برای تعیین یک روز واحد تعطیل در حال بحرانی شدن است که وزیر معارف و اوقاف دست‌به‌کار می‌شود و نامه دیگری به وزارت داخله می‌نویسد و از آنان می‌خواهد اگر درباره «موضوع ایام تعطیل مسلمین و ملل متونعه» تصمیمی گرفته‌شده است، وزارت معارف را آگاه‌کنند. رئیس‌الوزرا این بار هم پاسخ‌های پیشین را با کمی تغییر تکرار می‌کند اما در مردادماه تصمیم جدیدی وضع می‌شود و اعلان آن را به صورت رسمی در جراید وقت اعلام می‌کنند. تصمیم مقامات بالادستی درباره تعطیلات عمومی در سراسر کشور است که شامل مشهد هم می‌شود. موضوع این نامه اگرچه زمان و ساعت در

نقاط مختلف است. اما بندی به نام تعطیلات نیز دارد که به‌صراحت در آن بیان شده است که باید مطابق با تصمیم‌های کشوری باشد. روزنامه طوس این اعلان را چنین منتشر کرده است؛ «چون مطابق ترتیبی که تا کنون معمول بوده است اماکن و بلاد شاهنشاهی که در طول های مختلف جغرافیایی واقع هستند، دارای ساعت‌های مختلف بودند و مقتضیات زندگی ایجاب می‌کرد که کلیه نقاط مختلفه مملکت ساعت‌های بالنسبه واحدی اختیار نمایند، علی‌هذا به موجب تصمیم هیئت محترم دولت از این به بعد ساعت محل تهران برای تمام نقاط ایران مآخذ قرار داده خواهد شد و ساعت مذکور، سه ساعت ونیم قبل از ساعت گریونویچ است، البته لازم است مفاد متحدالمال فوق را در نظر گرفته و در تعیین ساعات رسمی و تعطیلات هفتگی بر طبق آن رفتار نمایند.» با اینکه این خبر در جراید مختلف به شیوه‌های گوناگون منتشر می‌شود، پس از این دیگر نامه‌ای به وزارت کشور من باب اعلام یک روز واحد در مشهد نوشته نمی‌شود و این موضوع گویا در لابه‌لای حوادثی چون واقعه مسجد گوهرشاد، تغییر لباس مردان و کشف حجاب زنان مسکوت می‌ماند و پس از جنگ جهانی اول با خروج قوای روس و همچنین مهاجرت بسیاری از اقوام به خارج از مشهد به صورت غیر رسمی رفع و تعطیلات سه روز بازار مشهد در همان روز جمعه خلاصه می‌شود و این ماجرا هم در تاریخ به دیگر خارطه‌ها می‌پیوندد.

در بلخ است؛ اگرچه در کولاب هم مزاری منسوب به او هست. سیدمحمد نوریخش هم از ایران شرقی به ایران غربی تبعید شد. او را ابتدا به هرات و پس از مدتی، به شیراز، بهبهان و سپس شوشتر بردند. شاه تیموری، با این تبعید، دانسته، ندانسته زمینه رشد و گسترش طریقت کبروی را در ایران غربی هم فراهم کرد و طولی نکشید که سیدمحمد نوریخش، در آن سوی ایران هم مریدان فراوان یافت و طریقت «نوریخشیه» در آن سامان رشد و گسترش یافت.

- برپایی خانقاهی در برزش آباد
- سیدعبدا... برزش آبادی اما پس از جدا شدن از مرشدش، به ولایت توس آمد و در روستای زادگاهش، برزش‌آباد، خانقاهی برپاکرد، یابه‌روایتی دیگر، در خانقاهی که پدرش «عبدالحی» برای توسعه طریقت کبروی، برای پیروان «عبدا... غرجستانی» ساخته بود، به ارشاد مردم و راهنمایی آنان پرداخت. او که به خاطر انتساب به اسحاق ختلانی، گاهی «عبدا... اسحاق» هم خوانده می‌شود، باید‌گذار طریقت «ذهبییه» شد؛ هرچند این طریقت هم سرچشمه خود را به مشایخ کبار می‌رساند.

سیدعبدا... برزش آبادی مشهدی تا پایان عمر در توس ماند و سرانجام در برزش‌آباد که حالا در حاشیه شمال شرق مشهد قرار دارد، درگذشت. مزار او در همین روستاست و اهالی، آن را به عنوان «امام‌زاده سیدعبدا... اسحاق» می‌شناسند. او علاوه بر شماری شعر، کتابی هم در شرح «لمعات» فخرالدین عراقی دارد که شامل پاره‌ای از دیدگاه‌های عرفانی با نثری روان است.



اشنبه ۲۳ فروردین ۱۴۰۲ شماره ۴۴۴

۱۵



تاریخ و هویت

نامه‌نگاری‌های حلق تعطیلات پیشمار مشهد

روزی روزگاری مشهد

روایتی کوتاه از روزگار تلخ قتری خاص از کارگران دهه ۳۰ خورشیدی در گفت‌وگو با دکتر محمدحسین پاپلی‌یزدی

«کتیرایی» هادر کوه‌های خراسان

هما سعادت‌مند| دشت‌ها و کوه‌های خراسان، خاصه در بهار، خانه سبز شدن گیاهان بسیاری هستند که بیشتر آنان خاصیت صنعتی و دارویی دارند. یکی از این گیاهان دارویی کتیراست؛ خارگونه‌ای که صمغ آن از دهه ۳۰ قرن ۱۴ خورشیدی با تأسیس شرکت‌های شامپوسازی به‌صورت ویژه در این زمینه، مورد استفاده قرار می‌گرفته است. جمع‌آوری کتیرای مورد استفاده در این صنعت اما بمشقات زیادی همراه بوده است؛ همیشه تعدادی کودک و جوان و پیر در بدترین شرایط کاری، فرسنگ‌ها راه را گر سنه و تشنه طی می‌کردند تا به خراسان برسند و در قبال مزدی بخورونمیر، پادر سنگ و کلوخ کوه‌ها بگذارند و این گیاه را از دل هزاران گیاه دیگر تمیز دهند و بچینند تا تا جران کتیرای آماده را به کارخانه‌داران بفروشند. روایتی که در ادامه می‌آید، سرگذشت این کارگران کتیراست که در گفت‌وگو با دکتر محمدحسین پاپلی‌یزدی به‌دست آمده است. دکتر پاپلی از آنجا که در دوران نوجوانی چندصباحی را در گاراژ مسافربری یکی از اقوام کار می‌کرد، با کارگران کتیرا بسیار برخورد داشته و روزگار سخت آنان را از نزدیک دیده است. او در جلد دوم کتاب «شازده حمام» هم شرح مفصلی در باره این کارگران نوشته است.

- وقتی کتیرا وارد صنعت شد

«کتیرا نام یک گیاه صمغ‌مانند است که در گذشته، بیشتر به‌وسیله روس‌ها خریده می‌شد اما با رونق صنعت شامپوسازی، فرانسویان هم وارد بازار خرید کتیرا شدند. این گیاه درجه ۱ و ۲ داشت. برای همین، کتیرای مرغوب را بیشتر در صنعت شامپوسازی و کتیرای نام‌رغوب را هم برای آهار یا چاره استفاده می‌کردند. جمع‌آوری کتیرا اما هرگز آسان اتفاق نمی‌افتاد. همیشه از نیمه بهار تا شهریور کارگرانی‌با خورجینی بر پشت، باید در دشت‌های نیمه‌بیابانی یا در سنگلاخ کوه‌ها راه می‌رفتند و صمغ این گیاه را جمع می‌کردند. اوایل دهه ۳۰ خورشیدی، من یک سالی را در گاراژ مسافربری پسرعمویم کار می‌کردم و شاهد آمدوشد مسافران بسیار، از جمله کارگران کتیرا بودم. کارگرانی که می‌توانم بگویم، جزو مظلوم‌ترین و ضعیف‌ترین اقشار جامعه در آن روزگار بودند و من، رنجشان را همان زمان که سیزده چهارده سال داشتم، با همه وجود حس می‌کردم. این کارگران که عامه، آن‌ها را کتیرایی صدامی زدند، مردم فرودستی محسوب می‌شدند که پس از جنگ جهانی دوم (۱۳۲۵ خورشیدی) به دلیل نبود شغل، رواج قطعی و وضعیت بد اقتصادی ایران، فقیرتر شده بودند. آن چنان‌که از سر تا پا چاری به شهرهای مختلف از جمله خراسان می‌آمدند تا برای جمع‌آوری کتیرا- که یک گیاه تجاری مهم بود- به‌صورت سه‌ماهه به خدمت گرفته شوند. خیلی هایشان هم متعلق به روستاهای کویرنشین، به‌ویژه بافق و بهاباد بزر بودند. این کتیرایی‌ها که به سه دسته کلمه‌مرد (از بیست بالاتر)، نصفه‌مرد (پانزده تا بیست سال) و ثلثه‌مرد (هشت تا پانزده سال) تقسیم می‌شدند، در گروه‌های پنجاه تا ۱۵۰ نفری، زیر مجموعه یک سرکارگر قرار می‌گرفتند و باز این سرکارگرها همه در خدمت نمایندگان یکی از تجار سرشناس بودند. آن زمان عمده تجار کتیرا را می‌شد در دوشهر قزوین و مشهد پیدا کرد. خاطرم هست که این کارگران بیچاره سواى فقر شدید، وضعیت بسیار بدی داشتند، ماشین‌دارها را به شکل چهل پنجاه نفری- انگار که گله گوسفند باشند- می‌ریختند توی یک ماشین، بعد در کوره راه‌های خاکی و سنگی آن دور با اتول‌های بدون امکاناتشان، سه چهار روز می‌رانند تا به مشهد برسند. بدتر از همه، اینکه آن همه راه‌راى هیچ توقفى می‌آمدند، به‌طوری‌که در ۲۴ ساعت، فقط یک بار- آن هم برای اجابت مزاج- نگه می‌داشتند. قوت و غذای غالب این کارگرها هم نان و قند یا بدوخت خالی بود. لباس نداشتند و بیشتر باربهنه بودند و برای ماه‌ها حتی رنگ حمام را نمی‌دیدند. کتیرایی‌ها با توصیفی که از وضعیت راهشان تا رسیدن به مشهد گفتم، وقتی می‌رسیدند، حال اسفناکی داشتند. بچه‌ها و حتی کامله‌مردها به‌خاطر نبود امکانات دست‌شویی، خودشان را کثیف می‌کردند. بوی بسیار بدی می‌دادند و آن قدر آلوده بودند که ماشین‌دارها وقتی آن‌ها را پیاده می‌کردند، آب می‌آوردند و داخل اتولشان را کامل می‌شستند، سپس نماینده هر تاجر می‌آمدد م گاراژ، پول را براننده را می‌داد و کارگرها را تحویل می‌گرفت.

- غذا خوردن و حمام کردن پراز درد «کتیرایی» ها
- جز این، یادم هست کارگرهای کتیرا که میانشان بچه هم زیاد بود، وقتی بان وضع رقت‌بار و آش‌رواش‌به‌مشهد می‌رسیدند، کارفرمایان بی‌هیچ درنگی آن‌ها را اسوار ماشین‌های دیگری می‌کردند و برای جمع‌آوری کتیرا به کوه و بیابان می‌فرستادند، البته یکی دو تاجر کارگر را هم می‌بردند و این کار را نمی‌کردند و این‌ها را پیش از کار به حمام می‌فرستادند و بعد هم لباس تمیز تنشان می‌پوشاندند و شما نمی‌دانید حمام بردن صد تا دویست نفر آدم، با آن حجم از کثافت، خودش چه داستان پر مشقتی بود! آن موقع، یکی دیگر از کارهایی که توسط تاجران خوش نام انجام می‌گرفت، این بود که در همان مکان گاراژ که نیمه‌بیابانی بود، گوسفندی سر می‌پریدند، فوری غذایی مثل آب گوشت‌طبخ و اول این بیچارگان را اسیر می‌کردند و بعد می‌فرستادند سر کار، البته تعداد تاجرانى که این کار را می‌کردند، خیلی کم بود. شاید فکر کنید حمام بردن، لباس پوشاندن و غذا دادن به چندان کارگر را خیلی سخته نیست، اما این طور نیست. چون در آن دوران اصلا چنین فرهنگی باب نبود و افرادی که به‌زیردستان توجه داشتند، بسیار معدود و اندک بودند. مثلا خاطرم هست یک بار عده‌ای کارگر از سرآچارى به امید یافتن کار (کار جمع‌آوری کتیرا) خودشان را از قزوین به مشهد رسانده بودند اما فصل کتیرا گذشته بود و تاجرهای دیگر کارگر نمی‌گرفتند. این بیچاره‌ها هم‌مانده بودند بی‌جای و مکان و آن‌طور که تعریف می‌کردند، سه روزی می‌شد که غذا هم نخورده بودند. همان دم یکی از تاجرها آمد و گفت که «ما شب روضه داریم» و این بندگان خدا هم به شکل هیئت سینه‌زنی رفته بودند توى آن مجلس، عزاداری کرده‌شام خورده بودند. آن تاجر هم در ادامه به آن‌ها حواله‌ان و بنیر داده بود و خواسته بود تا این کارگران برایش کار کنند. آن‌ها از خدا خواسته، دعاگو یان، پذیرفته بودند، چهار ماه بعد اما وقتی آن تاجر دستمزد هایشان را حساب کرده بود، شامی را که این بیچارگان در آن روضه خورده بودند از دستمزدشان کم کرده بود.»

منابع: اسناد مرکز اسناد و توسعه تاریخ شهری شهرداری مشهد

عارفان دشت توس (۵)